

انسان کامل از دیدگاه حکیم سنائی غزنوی

علی اکبر افراسیاب پور

استادیار دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران، ایران

فلور ولی پور چهارده چریک^۱

دانشجوی دکتری عرفان اسلامی دانشگاه ادیان و مذاهب قم

چکیده مقاله:

موحد واقعی همان انسان کامل است که به مقام شهود و تجلی رسیده که بالاترین مرتبه آن متعلق به حضرت ختمی مرتبت (ص) است. یکی از افرادی که به این موضوع پرداخته در عین عدم به کارگیری اصطلاح «انسان کامل» آن را به صورت محوری در اشعار خود بیان نموده، سنایی غزنوی، شاعر و عارف قرن ششم هجری قمری است. وی در بیان مرتبه انسان کامل از پیامبران الهی و نقش آنان در هدایت بشر به سوی معرفت الهی بسیار سخن گفته و راه رسیدن به مقصد نهایی را در پیروی از آنان می‌داند. ایشان به مقام «حیرت» به عنوان خواسته انبیاء الهی در معرفت و وصول به حق و مقام فناء فی الله و بقاء بالله و نقش عقل بشر در رسیدن به این مقام اشعار پر محتوایی دارد. همچنین ایشان معتقد به پیروی از شریعت در مسیر طریقت تا وصول به حقیقت می‌باشد و آن را روش انسان کامل در رسیدن به حق می‌داند.

کلید واژه‌ها:

انسان کامل، حیرت، فنا و بقاء، طریقت حقیقت.

^۱ - Felorvalipour@yahoo.com

پیشگفتار

عرفان از لحاظ لغوی بر نوعی خاص از بینش و شناخت دلالت دارد و به دو نوع نظری و عملی تقسیم شده است. قیصری در تعریف انواع عرفان چنین آورده است: «عرفان (در بعد نظری)، علم به خداوند سبحان از حیث اسماء و صفات و مظاهر او و احوال و احکام مبدأ و معاد است... و در (بعد عملی) شناخت راه سلوک و تلاش برای رهایی از تنگناهای قیود جزئی و در نهایت وصول به مبدأ نفس و پیدایش وصف کلیت برای آن است.» (قیصری، ۱۳۵۷: ۷)

خاستگاه عرفان اسلامی را می‌توان، قرآن و سیره نبوی(ص) و اهل بیت (ع) دانست، زیرا اساس عرفان بر محور توحید و انسان موحد می‌گردد و توحید پایه تمامی ادیان آسمانی، از جمله اسلام است. اما آنچه تحت عنوان عرفان اسلامی مطرح است، در آغاز در قالب عرفان عملی و به دو شکل زاهدانه و عاشقانه رواج داشته است و سپس با جمع آوری تجارب و دستاوردهای معرفتی عرفا، عده‌ای اقدام به تدوین این اندیشه‌ها و تجارب به شکل عرفان نظری نمودند. یکی از اولین کسانی که عرفان را از شکل "حال" صرف خارج و اقدام به تدوین قواعد آن نمود، جنید بغدادی است. جنید (متوفی ۲۹۷ هـ قمری) در بحبویه معادلات فکری و کلامی بغداد، برای تصوف حیثیت قابل ملاحظه‌ای کسب کرد و مایه تقدس آن شد. به همین دلیل قرن سوم را دوره طلایی تصوف می‌نامند. تعالیم جنید بر مبنای توحید و معرفت توحیدی بود و آن را بر پایه شریعت بنا نهاد، ایشان بر "صحو" بیش از "سکر" اصرار می‌ورزید. به همین خاطر تعالیم او با "میثاق الست" نیز ارتباط یافت. زیرا لازمه رعایت "میثاق الست" داشتن حالت صحو است نه سکر. ایشان معتقد بود که سالک باید در حالت "غیبت" از "حضور" نیز بهره مند باشد تا سطح او در حالت سکر با شریعت مخالفت پیدا نکند. هانری کربن به نقل از جنید در باره نظریه توحیدی او می‌گوید: "توحید صرف، اثبات

وحدت وجود خدا از طریق براهین عقلی متکلمان نیست، بلکه تجربه وحدت استعلایی خود خداست." (ر. ک. به: سجادی، ۱۳۸۷: ۶۰ - ۵۶)

پس از ایشان افرادی چون بایزید و حلاج درباره انسان کامل و وحدت وجود تعبیری به کار بردند. از انسان کامل تعبیر "الکامل التمام" و در زمینه وحدت وجود ندای "اناالحق" و "سبحانی ما اعظم شأنی" و... را سر دادند.

در قرن چهارم تصوف توسعه فراوان یافت و با مبانی حکمت به وسیله ابن سینا و تطبیق آن با موازین شرعی از طریق ابوطالب مکی و ابوالفضل مقدسی و امام محمد غزالی، نفوذ بیشتری یافت. اهل ذوق و شعر نیز، قریحه لطیف خود را متوجه حقایق عرفانی نمودند به گونه‌ای که در قرن پنجم مشاهیری چون باباطاهر عریان (م ۴۴۷ هـ ق) و ابوسعید ابی الخیر (م ۴۴۰ هـ ق) حالت‌های پرشور عرفانی خود را در قالب دو بیتی و رباعی سرودند اما شعر تعلیمی صوفیه آن هم در قالب مثنوی، غزل، قطعه، قصیده و... از طریق حکیم سنایی غزنوی (م ۵۴۵ هـ ق) به جامعه صوفیه ارائه گردید. چنانکه اثر معروف ایشان؛ یعنی "حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه" به عنوان یک شاهکار ادبی - عرفانی و دایره المعارف ادبی صوفیه، سرلوحه بسیاری از ادیبان نام آور چون عطار و مولوی در دوره‌های بعدی گردید. حکیم سنایی که خود در ابتدا به مدیحه سرایی درباریان و امرا زندگی می‌گذراند در نیمه عمر خود بر اثر سخنان یک دیوانه لای خوار متحول می‌گردد و یکسره دل از مدح پادشاهان برمی‌گیرد و سر به وادی عرفان و معرفت الهی می‌گذارد. ایشان اشعار پر محتوایی در باب توحید و همچنین بحث محوری "وحدت وجود" و معرفی شخصیت انسان موحد و سالک واقعی طریق الهی الله دارد و گرچه به صراحت درباره "انسان کامل" اصطلاحی به کار نبرده، اما در این باره سخن کامل و تمامی دارد.

قبل از بررسی آثار سنایی در باب انسان کامل، ابتدا تعریفی خلاصه در این موضوع در عرفان نظری و عملی ارائه می‌شود.

انسان کامل از دیدگاه عرفان نظری و عملی:

به مصداق آیه مبارکه: "قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سوا بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشکر به شیئاً..." (آل عمران، ۶۴) نقطه اشتراک تمامی ادیان آسمانی "توحید" است که در کلمه "لااله الا الله" اختصار یافته است. این کلمه شعار اصلی اسلام و گوهر تعالیم تصوف و

عرفان اسلامی است. که از یک نفی (غیر خدا) و یک اثبات (تنها خدا) تشکیل گردیده است. به عبارت دیگر اگر به جای نام مقدس "الله" کلمه "حق" را که مترادف "وجود هم به کار می رود قرار دهیم به این نتیجه می رسیم که وجودی جز خدا نیست و هر وجودی از اوست. مولوی در فیه مافیه می گوید: " دانستن علم انالحق، علم الابدان است و انالحق شدن، علم الادیان... " (مولوی، ۱۳۸۱: ۲۲۸)

بنابراین شطحیه معروف "انالحق" حلاج، حکایت از همین نگرش توحیدی صوفیه دارد. هدف اصلی عرفان نیز رسیدن و وصول به خدا از طریق کشف همین رابطه میان انسان و خداست، یعنی از طریق وحدت وجود. در این رابطه کامل ترین مرتبه قرب و وصال، از آن انسان کامل است که جایگاه خاص در عرفان نظری و عملی دارد.

در عرفان نظری: انسان کامل، زبده و خلاصه مراتب چند گانه عالم آفرینش است و خداوند تمامی عوالم وجود را در نهاد انسان سرشته است. چون هدف از خلقت جهان هستی، آفرینش انسان بوده بنابراین خداوند در مراتب اولیه عوالم جبروت و ملکوت و مثال و ناسوت را آفریده و در مرتبه آخر انسان را خلق فرموده است. هدف از خلقت انسان نیز مطابق حدیث قدسی: "كنتُ كنزاً مخفياً فاحببتُ أن أعرف فخلقتُ الخلقَ لكي أعرف"، معرفت الهی بوده که توسط انسان کسب می گردد. " مقصود از ایجاد عالم کمال پیدایی و کمال ظهور بود و کمال پیدایی بر ظهور حقیقت جمعیت ذات اجمالاً و تفصیلاً موقوف، و مظهر آن حقیقت جمعیت کماهی جز صورت عنصری انسان نیست، پس قضیه "اول الفکر و آخر العمل" در شأن آدمی است. " (ر. ک. به رحیمیان، ۱۳۸۸: ۲۴۱)

در عرفان نظری، انسان با درک و شناخت تجلی خداوند در عوالم هستی و بروز و ظهور این عوالم به شناخت و معرفت الهی می رسد. اما آنچه بیش از این مطلب حائز اهمیت است، قرب و وصول به مقام وحدت و رسیدن به مقام فنا فی الله و بقاء بالله که همان مرتبه انسان کامل است می باشد. این راهی است بس دشوار که در عرفان عملی به آن پرداخته می شود. اولین گام "فنا" یا "محو" خود است در وجود مطلق. و رسیدن به مرتبه ای که جز او حقیقتی ادراک نگردد، حتی وجود انسان در این مرتبه ظلّ و سایه ای از وجود خداوند می گردد و در مرحله بعد باقی به بقاء الهی شدن و اثبات خداوند به عنوان تنها حقیقت. در این مرتبه انسان را عین حق می گویند، زیرا بر اثر قرب فرایض و نوافل و تحمل سختی های این راه و عشق الهی، انسان "سمع" و "بصر" حق می شود و حصول سعادت انسان کامل را بعد از فنا و در ذات

و بقای او به حق (در مقام جمع الجمع) باعث می‌گردد. بنابراین انسان عین حق، همان انسان کامل است که واسطه بین خالق و مخلوقات است و واسطه میان رأی حقیقی و مرئی. (ر. ک. به: ابن عربی، ۱۳۷۵: ۷۰-۶۷)

و همچنین "انسان کامل را" کون جامع" و "احدیت جمع" و "واحدیت جامعه" و نقطه تلاقی قوس صعود و نزول (دایره هستی) نیز می‌گویند، برخی از انبیاء (انسان کامل) در مقام شهود تجلی جلالی اند. که همان مقام موسوی است و برخی در مقام شهود تجلی جمالی اند که مقام عیسوی است و یک مقام نیز اختصاص به حضرت ختمی مرتبت دارد که جامع هر دو مقام است که به مقام "شهود تجلی کمالی"، "تجلی جمعی"، "تجلی کلی ذاتی" و مقام "فقر اتم" یا "فقر محمدی" معروف است که مظهر تمامی اسماء و صفات الهی است و هر دو قسم اول با ذوات و افعال در این مقام مندرج و منظمس‌اند. (همایی، ۱۳۶۶: ۹۰۲-۹۰۱)

سیر اندیشه سنایی در باره انسان کامل:

حکیم سنایی در دیوان خود اشعاری پر محتوا در زمینه سلوک عرفانی و همچنین مقام و مرتبه سالک و نحوه وصول به اعلی مرتبه سیر الی الله و فی الله دارد، در این میان جایگاه انسان کامل بیش از هر چیز هدف این نوشتار است. بنابراین برای پرهیز از طولانی شدن مطلب به موضوع اصلی می‌پردازیم.

ایشان خاطر نشان می‌کند که هدف از خلقت انسان رسیدن به مقام قرب الی الله که همان مقام انسان کامل است می‌باشد. در بیان این هدف که در سایه محو و فانی گشتن در وجود حق باید او را جست به انسان چنین خطاب می‌کند:

از پی تو ز عدم ما به جهان آمده‌ایم نز برای طرب و لهو و فغان آمده‌ایم
مانده در بند زمانیم و زمان ما را نه در مکانیم نه از بهر مکان آمده‌ایم

(دیوان: ۹۴۹)

چون صد ره تو از بافته فناست در دل طمع قبای بقا را چرا کنی
هست حق جز به نیست نگراید زاد ایمن راه، نیستی بایسد
تا تو از زیستن کله نهی روی را در بقا به ره نهی
چون شوی نیست، سوی حق سوی تا سوی هست، راه دق جویی

(دیوان: ۷۰۱ و ۷۰۰)

انسان وجودی است که می‌تواند به مطلق، در ساحت روح خویش، مجال ظهور دهد، چنین انسانی فراتر از حیوان ناطق است، زیرا او بهره مند از جانی است که در ذهن و در عالم نظیر ندارد. جانی که به علت عدم تعین و سیال بودنش می‌تواند با مطلق بیوندد. (ر. ک. به: همدانی، ۱۳۸۷: ۱۴۳)

سنایی چگونگی این پیوند انسان با مطلق را در قالب زندگی حقیقی می‌داند. زندگی‌ای که انسان باید خود را در دریای "لا" مستغرق نماید تا به وادی "الا" برسد؛ یعنی بقا بعد از فنا و لازمه این حرکت خارج شدن از محدوده دنیا و پرواز در ورای ملکوت است:

مکن در جسم و جان منزل، که این دو نست و آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا

(دیوان: ۵۱)

این بیت به ملک لامکان اشاره می‌کند (نه اینجا، نه آنجا) که همان وادی وحدت با مطلق است:

شهادت‌گوی آن باشد که هم ز اول در آشامد
همه دریای هستی را بدان حرف نهنگ آسا
نیابی خاروخاشاکی در این ره، چون به فراشی
کمر بست و بفرق استاد در حرف شهادت "لا"

(دیوان: ۵۲)

سنایی راه قدم گذاشتن به وادی "لا" و فنا را ترک تعلقات مادی و دنیوی می‌داند و در پی آن توبه کردن و بریدن از وابستگی‌های نفسانی و دوری از ناپاکی‌ها و سر بر آستان اطاعت و فرمانبرداری نهادن:

همچو مردانت قدم در راه دین باید نهاد
دیده بر خط "هدی للمتقین" باید نهاد
چون از راه گلبن "توبوا الی الله" آمدی
پای برفرق "آتینا طائعین" باید نهاد
چون خر دجال نفست شد اسیر حرص و آز
بعد از این بر مرکب تقویت زین باید نهاد
گرتو خواهی ظاهر و باطنت گردد همچو تیر
در سحرگاه دیده را بر روی طین باید نهاد
از خبیثات و خبیثین گر پرهیزی همی
روی را بر طیبات و طیبین باید نهاد

سرّ بسم الله اگر خواهی که گردد ظاهرت

همچو سنایی اول القاب سین باید نهاد

(دیوان: ۱۰۸)

هفت شهر (وادی) عشق عطار شامل: طلب، عشق، استغنا، توحید، حیرت و فقر و فناست. در شعر سنایی نیز همواره بر طی مراحل و مراتب به صورت‌های مختلف تأکید می‌گردد. منظور از طلب همان جد و جهد و باختن مُلک و ملک و دل بریدن از هر چه غیر اوست می‌باشد. ابیات فوق اشاره به همین معنی دارند و همچنین ابیات بسیاری که در این باره در دیوان سنایی به چشم می‌خورد.

زانکه عاشق را نیاز آنکه شفیع آید به عشق

کز سر بینش ز کلّ کون گردد بی نیاز

نیست حکم عقل جایز یکدم اند راه عشق

زانکه بیرون است راه او ز فرمان و جواز

(دیوان: ۳۰۱)

در ابیات فوق به مرحله عشق نیز اشاره می‌کند که عقل از این وادی گریزان است. نتیجه وادی عشق، معرفت است. پس از عشق که وادی وصال است، معرفت نیز حاصل می‌گردد.

تا درون سوجان تو یکدم نگرده عود سوز

خوش نگردی گریوی دایم برون سو عود ساز

سربنه دربی خودی چون آب و خاک اندر نشیب

تا چو باد و آتش از پاکی برآیی بر فراز

(دیوان: ۳۰۲)

رهرو طریقت پس از معرفت در می‌یابد که از همه بی نیاز است و فقط به خدا نیازمند. و حتی خود را در قید خودی نمی‌یابد و از آن رها می‌بیند و به وادی استغنا می‌رسد:

چشم روشن بادمان کز خود رهایی یافتیم

در مغاک خاک تیره روشنایی یافتیم

گرچه ما دور از طمع بودیم یک چندی کنون

از قناعت پایگاه پادشایی یافتیم

ما از این باطل خوران آشنا بیگانه وار

بشت بر کردیم و بر حق آشنایی یافتیم

سر فرو بردیم تا بر سروان سرور شدیم

چاکری کردیم تا کار کیایی یافتیم

(دیوان: ۹۵۱)

سالک پس از مرحله استغناست که به عالم توحید (تجرید و تفرید) می‌رسد و همه را هیچ می‌بیند و او را همه چیز. این همان مرحله وحدت وجود است که نتیجه آن "حیرت" است که در این مرحله حتی خود را نیز نمی‌بیند. هر چه می‌بیند اوست:

چون "لا" از حدانسانی فکندت در ره حیرت پس از نور الوهیت به الله آی از الا

(دیوان: ۵۱)

تفسیر و درک و بیان وحدت، ایجاد حیرت می‌کند و حیرت دروازه وصال است و زبان در این مرحله قاصر است و نمی‌تواند بگوید فانی شده یا باقی است. دل سالک در این وادی در عین حال که پر از عشق است، تهی است و در حالی که دم از نیستی می‌زند، مشحون از هستی است و در همین حال از همه چیز بی‌خبر است. (ر. ک. به: حائری، ۱۳۷۹: ۵۲)

کسی را که سر حقیقت عیان شد	مجاز صفات وی از وی نهان شد
نشان آن بود بر وجود حقیقت	که نام وی از نیستی بی‌نشان شد
کسی کو چنین شد که من وصف کردم	یقین دان که او پادشاه جهان شد

(دیوان: ۱۳۸)

دوام حیرت، اتصال می‌آورد، یعنی وصال را دوام حیرت دانسته‌اند. لازمه این اتصال فنای از صفات بشری و بقاء در صفات حق است. این وادی آخرین و ارجمندترین وادی است که کری و گنگی و بی‌هوشی را به ارمغان می‌آورد (مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانَهُ وَ دَوَّامٌ تَحِيْرُهُ) هر که خدا را شناخت زبانش بسته می‌شود و حیرتش دوام می‌یابد. که همان وادی فقر و فناست. (ر. ک. به: همان: ۵۳)

خلیل از سر نیستی کرد دعوی	که سوزنده آتش بر او بوستان شد
چه ارنی است از نفس بر طور سینا	قدمگاه او جمله آب روان شد

(دیوان: ۱۳۸)

این همان مقام ولایت است که پیامبران اولوالعزم داشته‌اند. این مراحل همان مراحل اسفار اربعه است که منزل به منزل در اشعار سنایی بیان گردیده است. و مقام فقر است که پیامبر

اکرم(ص) به داشتن آن افتخار می نمودند که "الْفَقْرُ فَخْرِي وَ الْفَتْخَرُ بِه" و برای داشتن این مقام از خداوند درخواست می نمودند که:
"رَبُّ زِدْنِي تَحِيْرًا فَيْك!" یعنی دوام حیرت را که همان وادی فقر و فناست از خداوند مسئلت می فرمودند.

عقل کل در نقش روی دلبرم حیران بماند
جان ز جان گردست شست آنکه ز خاک پای تو
جان ز جانی توبه کرد آنجا بر جانان بماند
جان پیوندیش رفت و جان جاویدان بماند

(دیوان: ۱۴۳)

ایشان طی این مراحل و پشت سر گذاشتن این وادی‌ها را تنها در سایه پیروی از شریعت و طریقت و حقیقت می داند و این هر سه در وجود انسان کامل یافت می گردد. چنانکه نسفی در تعریف انسان کامل چنین می گوید: "انسان کامل آن است که در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد... و او را چهار چیز به کمال باشد اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف... و کار سالکان این است که این چهار چیز را به کمال رسانند. (نسفی، ۱۳۸۸: ۷۴)
شریعت را گفتار پیامبر و طریقت را رفتار ایشان و حقیقت را احوال ایشان دانسته‌اند. شریعت علم است و با تن مربوط است و سبب تزکیه نفس می گردد، طریقت با دل سرو کار دارد و سبب تصفیه دل است و حقیقت با روح و جان همراه است. (ر. ک. به: حائری، ۱۳۷۹: ۱۹)

سنایی در پیروی کردن از انسان کامل و پیرو مرشد و لزوم عمل کردن به شریعت چنین می سراید:

گرد سمّ اسب سلطان شریعت سرمه کن
هرچه از معشوق آیدمچو دیش کن درست
گرم رو باش اندرین ره کاهلی از سر بنه
راه دشوار است همره خصم و منزل ناپدید
اندرین ره گر بمانی بی رفیق و راهبر
خویشتن را در میان نه بی معنی در راه عشق
تا شود نور الهی با دو چشمت مقترن
و آنچه از تو سر برآرد بت بود در هم شکن
تا نمایی ناگهان انگشت حیرت بر دهن
توشه رنجست و ملامت، مرکب اندوه و محن
دست خدمت در رکاب سید ایام زن
زانکه بس تنگ است ره اندر نگنجد ما و من

(دیوان: ۴۹۰ - ۴۸۹)

طریقت، راه عشق است و در این راه انسان باید هستی خود را در وجود معشوق محو و فانی نماید، خود را نبیند، زیرا مشاهده حقیقت با مشاهده ما و من یک جا جمع نمی‌گردد، سنایی وصال به وادی حقیقت را همراهی با پیران طریقت که همان پیامبران الهی هستند می‌داند:

گذر گه بر فراز کوه گه بر قعر دریا کن	زموسی رهروی آموز اگر خواهی بریدن ره
براه وحدت از حکمت علامت‌های بیضا کن	چوزین سودای جسمانی برون‌آیی تو آن‌گاهی
به نقش مهر هستی‌های حسّی صورت لاکن	ره وحدانیت چون کرد روشن دیده عقلت
چو حرف لا اله گفتی به الا الله مبداء کن	سر حرف شهادت لا از آن معنی نهاد ایزد
نشین بر تخت بلقیسی و چتر از پر عنقا کن	سلیمان وار دیوان را مطیع امر خود گردان
پس آنگه با عصا آهنگ کوه طور سینا کن	چوموسی گوسفندان را یکی ره‌سوی صحرا بر

(دیوان: ۴۹۳)

و در جای دیگر لازمه رسیدن به مقام انسان کامل را مستغرق گشتن در وادی وحدت معرفی می‌کند به گونه‌ای که این امر سبب می‌شود تا دیگران نیز چنین کسی را الگو و مرشد خود قرار دهند:

زیر پرت پیرورنند بنماز	گرت باید که طایران فلک
همه در قعر بحر "لا" انداز	هر چه جز "لا اله الا الله"
زین پر آشوب کلبه بیرون تاز	پس چو عیسی پیر دانش و عقل
زین همه درد و داغ و رنج و گداز	وارهان این عزیز مهمان را
پیش از آن که کایدت زمانه فراز	رخت برگیر از این سرای کهن

(دیوان: ۳۰۰)

انسان کامل از دیدگاه حکیم سنائی غزنوی / ۱۰۱

یکی از ویژگی‌های انسان کامل، موت اختیاری است که در عرفان مطابق حدیث "موتوا قبل آن تموتوا" یکی از مراتب بالای سیر و سلوک می‌باشد. سنایی پیامبران الهی چون حضرت عیسی، ادريس و یحیی علیهم السلام را مظهر این موت معرفی می‌کند:

بمیر ای دوست، پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی

که ادريس از چنین مردن بهشتی گشت پیش‌ازما

به تیغ عشق شو کشته که تا عمر ابد یابی

که از شمشیر بو یحیی نشان ندهد کسی احیا

(دیوان: ۵۳ - ۵۲)

چو عیسی گر ترا باید که مانی زنده جاویدان

ز احیانت بساز اموات و ز اموات احیاء کن

(دیوان: ۴۹۳)

ایشان در میان زنان نیز شخصیتی چون حضرت مریم (س) را به عنوان انسان کامل معرفی کرده که در "روح الله" را در صدف درون خود می‌پرورد و آن را به کمال می‌رساند و متجلی می‌سازد و با چنین مقامی در جهان تصرف می‌نماید و همه چیز را تحت امر خود (به اذن خداوند) در می‌آورد:

چو در روح ایزد را صدف شد بنیت مریم نیارستی زمستان کرد در پیشش زمستانی

(دیوان: ۶۱۵)

نسفی درباره مقام انسان کامل چنین می‌گوید: "در ملک و ملکوت و جبروت هیچ چیزی بر وی پوشیده نمانده است، اشیاء را کماهی و حکمت اشیاء را کماهی می‌داند و می‌بیند. (نسفی، ۱۳۸۸: ۷۵)

ز سبع سماوات تا بر نپری ندانی تو تفسیر سبع المثانی

ز نادانی و ناتوانی رسی تو از این گنج صورت به گنج نهانی

(دیوان: ۶۷۶)

و در بیان ضرورت پیروی از انسان کامل چنین می‌گوید: "... هر سالکی که به مقصد نرسید... از آن بود که به صحبت دانایی نرسید... هر که هر چه یافت از صحبت دانا یافت... ریاضت و مجاهدات... از آن جهت است که سالک شایسته صحبت دانا گردد، که سالک چون شایسته صحبت دانا گشت، کار سالک تمام شد. (همان: ۷۸)

انسان کامل، هدف خلقت:

از دیدگاه سنایی، هدف از خلقت، آفرینش انسان و هدف از آفرینش انسان، معرفت الهی است:

آنچه اسباب تست، پیش از تو	جمع کرد از پی تو، بیش از تو
کرد فضلش ترا به خود تعریف	آفریدت ز صنوع در تکلیف
خُلِقَ الخلق تا بدانی من	گفت گنجی بدم نهانی من

(حدیقه: ۱۳۰ - ۱۲۸)

و راه معرفت و شناخت الهی در این است که در دین به یقین برسد و این یقین مستلزم پاکی و صیقلی شدن آینه دل انسان به واسطه اطاعت و بندگی خداوند است. اگر دل انسان شایستگی درک و انعکاس نور الهی را داشته باشد خداوند در آن متجلی می‌گردد و انسان به واسطه خود خداوند، او را خواهد شناخت:

صیقل آینه یقین شماسست	صیقل آینه یقین شماسست
صورت و آینه یکی نبود	پیش آن کش به دل شکی نبود
ز و تجلی ترا مهیا تر	هر چه روی دلت مصفا تر

(حدیقه: ۱۴۶ - ۱۴۵)

(حدیقه: ۱۶۴)

خداوند اولین چیزی را که آفرید "عقل" بود. طبق احادیث شریف نبوی این عقل همان "عقل کل"، "نور محمدی"، "عشق" و "قلم" می‌باشد. بنابراین نخستین صادر (عقل) اولین

تجلی و جامع اسماء و صفات الهی است و به همه عوالم آگاهی و معرفت دارد زیرا همه عوالم بعد از خود را در خود دارد، این همان مقام انسان کامل است که خلاصه هستی است:

عقل اول نتیجه از صفتش	راه داده ورا به معرفتش
در ره قهر و عزت صفتش	کنه تو بس بود به معرفتش
عقل را خود به خود، چو راه نمود	بس به شایستگی ورا بستود
کاوّل آفریده‌ها عقل است	برتر از گزیده‌ها عقل است

(حدیقه: ۴۳ - ۲۸)

خدوند خطاب به عقل فرمود: "مخلوقی محبوب تر از تو نیافریدم و تو را به طور کامل جز به آنان که دوستشان دارم نخواهم داد." (مهدوی دامغانی، ۱۳۸۲: ۱۴۲)

اما سنایی در باب خداشناسی از طریق عقل آدمی نیز معتقد است که عقل بدون عنایت و توجه خداوند توانایی شناخت الهی را ندارد، عقل در باب معرفت الله، به واسطه، کشف و شهود است که به یقین دست می‌یابد و این کشف نیز از راه تلاش و مجاهده و ریاضت از سوی انسان و جذبه و لطف از سوی خدا حاصل می‌گردد.

ابن عربی در این باره معتقد است که "این کشف موهبتی الهی است و علومی که از طریق کشف و موهبت به عقل می‌رسد دارای اطمینان و یقین قاطع است." (ابن عربی، ۱۳۷۴: ۵۶)

عقل مانند ماست، سرگردان	در ره کنه او چو ما حیران
گر نه ایزد ورا نمودی راه	از خدایی کجا شدی آگاه؟
کرمش گفت: مرا بشناس	ورنه که بشناسدش به عقل و حواس؟
عقل بی کحل آشنایی او	بی خبر بوده از خدایی او

(حدیقه: ۶۷-۶۶)

درباره اینکه عقل توان درک مکاشفات را دارد. ابن ترکه نیز می‌گوید: "... چون اینها (مکاشفات) در "طور اعلی" قرار دارند و فوق عقل‌اند... عقل آنها را با کمک گرفتن از قوه دیگری (واسطه) که از خود عقل شریف‌تر است در می‌یابد. (ابن ترکه، ۱۳۶۰: ۲۴۹ - ۲۴۸)

سنایی راه دریافت این موهبت الهی و کشف و شهود را تلاش و جد و جهد می‌داند. " ملاصدرا نیز در مقدمه اسفار به صراحت احوال کشفی خود را حاصل تحمل ریاضات سخت و مجاهدات طولانی می‌داند که در اثر آن باطنش شعله ور گردیده و با انوار ملکوت و اسرار جبروت روشن گردید و آنچه را با برهان دانسته بود به عیان مشاهده کرد. " (شیرازی، بی تا: مقدمه)

بسته از جهد و عشق و طلب بر گریبان روز دامن شب

(حدیقه: ۸۱)

شناخت خداوند هدف اصلی خلقت انسان است. " عقل کل " گنج نهران در نخستین مرحله از تجلی بیرونی‌اش است و می‌توان آن را همان " نور محمدی " دانست. زیرا پیامبر اکرم (ص) فرمودند: " اول ما خلق الله نوری " و نور محمدی حقیقت معنوی پیامبران و اولیاء یا حقیقت معنوی انسان در مقام کمال (انسان کامل) است. بنابراین عقل کل به همه چیز علم دارد زیرا انعکاس مستقیمی از علم خداست. (چیتیک، ۱۳۸۹: ۷۷ - ۷۶)

عقل سلطان قادر خوش خوست آن که سایه خدش گویند اوست
سایه با ذات آشنا باشد سایه از ذات کی جدا باشد؟
سایه جز بندوار کی باشد؟ سایه را اختیار کی باشد؟

(حدیقه: ۲۹۷)

بنابراین برای اینکه سالکان راه حق به معرفت الهی دست یابند باید از عقل کل (انسان کامل) پیروی نمایند:

بعد از آن سالکان چو بشتابند علم حق در حدیث او یابند
زانکه با علم صورت و صفتست فکرتش بیشتر ز معرفت است

(حدیقه: ۳۰۸)

چنانکه چهار طبع و ده حواس (ظاهری و باطنی) در خدمت عقل هستند و عقل پیر و مرشد آنان است: (طغیانی، ۱۳۸۶: ۲۸۳)

چهار طبعش مرید و او پیر است ده حواسش سپاه و او میراست

(حدیقه: ۳۰۹)

عقل کل بسان بام شناس نردبان پایه سوی بام حواس

(حدیقه: ۲۹۹)

سنایی نفس کلی را که از عقل کلی صادر می‌شود نیز در خدمت انسان کامل می‌داند و عقل و نفس کلی را پدر و مادر جهان لطیف (جهان غیر مادی) و عالم واحدیت می‌داند:

پدر و مادر جهان لطیف نفس گویا شناس و عقل شریف

(حدیقه: ۳۰۵)

بنابراین آدمی باید در راه رسیدن به معرفت الهی از پیغمبر اطاعت کند زیرا نبوت نور است و عقل چشم و این دو همراه یکدیگر منشاء سعادت بشر هستند و از یکدیگر جدایی ناپذیرند.

عقل چشم و پیغمبری نور است آن از این، این از آن نه بس دور است

(حدیقه: ۳۰۵)

سنایی در بیان جایگاه عقل معتقد است عقل می‌تواند در شناخت الهی به مرتبه‌ای برسد که با معقول یکی گردد و وادی وحدت را دریابد.

عقل در منزل ازل ز اول آخرش اولی است همچو ازل

شده بی هیچ عیب و ریب و شکی عقل و معقول و عاقل این سه یکی

(حدیقه: ۳۱۳)

سنایی در حدیقه نیز بر این حقیقت تأکید دارد که رسیدن به وادی وحدت و مقام توحید و مرتبه انسان کامل این است که انسان از تعلقات مادی دست بردارد و جز خدا هیچ چیز را حقیقت نداند و طی این مرحله را نیز جز از راه شریعت و اطاعت و بندگی خدا انجام ندهد. زیرا راه تجرید را باید از طریق توحید پیمود و توحید نیز جز در سایه اطاعت و بندگی و رسیدن به مقام موت اختیاری حاصل نمی‌گردد:

گر همی روح خواهی از تن فرد لا جو دار است گرد او برگرد
کی ز لاهوت خود بیایی بار تات ناسوت بر نشد بر دار

(همان: ۱۱۲)

ساز پیرایه در ره تجرید هم سر از شرع و هم سر از توحید

(همان: ۱۱۵)

در راه تجرید ظاهریت را به وسیله شرع و باطنیت را به وسیله توحید آراسته نمای:

نیست شو تا همو دهد به صواب لمن الملک را سؤال و جواب

(همان: ۱۱۶)

ترک ترکیب رخس توفیق است نفی ترتیب محض تحقیق است

(همان: ۱۲۶)

"دست شستن از ترکیب و تعینات ظاهری مرکب توفیقی است که تو را به مقصد می‌رساند و ترک مقامات کاذب دنیایی ابزاری است که حقیقت محض را به تو می‌شناساند." (طغیانی، ۱۳۸۶: ۱۳۶)

کانکه خشنودی احد جوید نور توحید در لحد جوید

(همان: ۹۵)

دست تو چون به شاخ مرگ رسید پای تو گرد کاخ برگ دوید

(همان: ۹۹)

اشاره به حدیث شریف: "موتوا قبل أن تموتوا" دارد که اگر انسان به این مقام (موت اختیاری) برسد به مقام توحید خواهد رسید. سنایی در این راه دائماً بر ترک تعلقات دنیایی و اخروی و رسیدن به مقام تجرید تأکید می‌نماید.

"تجرید در لغت به معنی برهنه کردن و برکندن موی از پوست است و در اصطلاح صوفیان مراد ترک اغراض دنیوی ظاهراً و نفی اغراض اخروی و دنیوی باطناً می‌باشد. (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۹: ۲۸۹ - ۲۸۷)

زاد راه تو، دان که تجرید است زانکه تجرید جفت توحید است

(همان: ۲۸۵)

و در مقام تجرید پیامبران الهی می‌گوید:

تاج اقبال بر سر دل نه پای ادبار بر خور و گل نه
نه چو ادریس پوستین بکنند در فردوس را ندید بیند
شب او همچو روز روشن شد نار نمود تازه گلشن شد
روح چون دم ز بحر روحانی زد و پذیرفت لطف ربانی
پوستین را به اولین منزل بفرستید سوی گازر دل
تن ابرجن از او چو سایه فرش چشم اکمه از او چو پایه عرش

(همان: ۱۰ - ۷۹)

تا به مقام پیامبر اکرم (ص) می‌رسد در باره ایشان به عنوان تجلی کمال و جلال و جمال و ختم نبوت چنین می‌گوید:

پوستین خود نداشت در ره دین پس چه داد به گزاران زمین

(همان)

نداشتن پوستین از ابتدا؛ یعنی ایشان هیچ گاه وابستگی به غیر خدا نداشته است بنابراین پوستینی در کار نبوده که آن را از تن بکنند. این بیت اشاره به حدیث شریف نبوی دارد که: "الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ أَفْتَخِرُ" پیامبر فرمودند: فقر افتخار من است. در تصوف "فقر جایگاه والایی دارد و به معنای نیازمندی مطلق است به خدا و بی نیازی از مخلوقات. بنده همواره نیازمند بندگی و مملوک بودن است به مالک غنی، پیامبر اکرم (ص) تمام هستی خود را در وجود

خداوند فانی نموده و بدین وسیله از همان ابتدا به مقام بقا بعد از فنا رسیده بودند و به آن افتخار می کردند:

از فنا چون سوی بقا آمد زینت و زیب این فنا آمد

(همان: ۸۰)

در مقام پیامبر اکرم (ص) نیز که بالاترین مقام را نزد خداوند دارد می گوید خواجه هفت بام (کنایه از رسول اکرم (ص) که در شب معراج تا هفت آسمان را بالا رفت به دلیل بندگی ایشان بود، ایشان همواره کمر به بندگی و اطاعت حق بسته بودند: (ر. ک. به: طغیانی، ۱۳۸۶: ۲۶۴)

کمر بندگیش بسته مدام خواجه هفت بام همچو غلام

(همان: ۱۱۵)

سنایی در مقام بندگی حتی به وجود پر برکت حضرت امیر مؤمنان علی علیه اسلام نیز چنین اشاره می کند:

یاد آر این سخن از آن بیدار مرد این راه حیدر کرار
فاعبدالرب فی الصلوه تراه ورنباشی چنین تو واغوشاه
آن چنان پرست در کونین که همی بینیش به رأی العین
گرچه چشمت ورا نمی بیند خالق تو را همی بیند
ذکر جز در ره مجاهده نیست ذکر در مجلس مشاهده نیست

(همان: ۹۵)

این ابیات به مقام حضور قلب کامل در بندگی خداوند اشاره می کند، مقامی که انسان را به وادی وصال و حیرت مشاهده می برد و زبان و ذکر در این مقام از کار می افتد. در این مقام است که پیامبر اکرم (ص) از خداوند طلب زیادت در حیرت را می نمایند. این حیرت همان حیرت بعد العقل است که به حیرت ایمانی و افزودنی و حیرت پرستش معروف است و در

این مرحله تمامی لوازم حیات ثانی یعنی عقل، ادراک، زبان، زمان، زیان و محاسبات را پشت سر گذاشته و پای در ساحت دیدار، بهت و خوف و خشیت و عشق نهاده است. (ر. ک. به: حکمت، ۱۳۸۹: ۲۶۲ - ۱۷۸)

این همان حیرتی است که به "تخیر محمود" نیز معروف است زیرا پیامبر اکرم(ص) در شب معراج به این مقام رسیدند و هیچ به چپ و راست (به غیر خدا) نگاه نکردند و سرا پا محو جمال حضرت حق شدند.

همه در طرب طلب کرده پس به ما زاغشان ادب کرده

(همان: ۲۱۹)

اشاره به آیه ۱۷ سوره نجم دارد که می‌فرماید: "ما زاعَ البَصَرَ و ما طَعَى". و در جای دیگر می‌گوید:

آن چنان شو به حیرت آبادش که دگر یاد ناید از یادش

(همان: ۲۱۹)

سنایی به انسان‌ها توصیه می‌کند اگر می‌خواهید به مقام انسان کامل برسید باید از او متابعت نمایید و راه ایشان را دنبال کنید:

پی او گیر تا سری گردی خرزى، زود جوهرى گردى

تا قدم بر سرفلک نرنی با وی انگشت در نمک نرنی

(همان: ۲۰۴)

وجود مبارک نبی اکرم (ص) اساس آفرینش و دایره هستی (کل قوس نزول و صعود) را شامل می‌گردد. ایشان خود در حدیث شریف می‌فرمایند: "كنت نبياً و آدم بين الماء و الطین". من پیامبر بودم در حالی که آدم هنوز میان آب و گل بود. سنایی نیز به این مطلب به شکل زیبایی اشاره می‌نماید:

دل احمد ز کون بود نقط آدم و جمله انبیا بر خط

(همان: ۲۲۸)

"نور محمدی (ص) چون نقطه‌ای است که خط هستی (دایره هستی) را ترسیم کرده، تا انبیاء الهی بر آن خط قرار گیرند." (طغیانی، ۱۳۸۶: ۲۳۰)

احمد مرسل آن چراغ جهان
او سری بود و عقل گردن او
رحمت عالم آشکار و پنهان
او دلی بود و انبیا تن او

ویژگی‌های انسان کامل در شعر سنایی:

کون جامع:

غرض کن ز حکم در ازل او
بوده اول به خلقت و صورت
اول الفکر و آخر العمل او
و آمده آخر از پی دعوت
تحفه‌ای بوده از زمان بلند
زاده و زیده جهان بلند

(همان: ۱۳۱ - ۱۳۰)

داشتن اوصاف حق:

ای گزیده مر ترا از خلق رب‌العالمین
خاک تو بس با کمال و فضل تو بس باجمال
آفرین گوید همی بر جان پاکت آفرین
روی تو نور مبین و رأی تو جبل‌المتین

(همان: ۱۳۰)

بخشش بی چشمداشت:

هیچ سائل به خشنودی و به خشم
لب و دندان او به منع و عطا
لا در ابروی او ندیده به چشم...
بوده دندان‌ه کلید سخا
بر ملک جمله گشته شهنشاه
رئیل از کرامت‌ش در راه

(همان: ۱۳۰)

حیات بخشی:

خلق او دایه نفس انسان را	خلق او مایه روح حیوان را
(همان: ۱۳۰)	
چشمه زندگانی اندر لب	آمد از رب سوی زمین عرب
جان او جان اصفیا بخشید	آدمش نور حی چو پیش کشید
(همان: ۱۴۶)	

وحدت بخشی:

همچو جان از تن و یکی به شمار	او همه است از جلال با مایار
(همان: ۱۳۴)	
غرض نفس کل تمام بدو	عالم جزو را نظام بدو
(همان: ۱۲۸)	
همه مزدور و او مهندسشان	همه شاگرد او و او مدرسشان
او دلی بود و انبیاء تن او	او سری بود و عقل گردن او
	واسطه فیض بودن:

واسطه در میان خلق و خدای	خرد و جان او به هر دو سرای
(همان: ۱۳۵)	
جز از و در میان خلق و خدای	واسطه کیست پیش پرده سرای
گرم او بود شفیع همه	گر شریفند و گر وضع همه
(همان: ۱۳۷)	

قدرت تصرف در آفاق و انفس:

کی کشیدی ز خامه حلق میم	آن بنانی که کرد مه به دو نیم
(همان: ۱۳۴)	

هم عرب هم عجم مسخر او لقمه خواهان رحمت در او

(همان: ۱۲۸)

اشراف بر ضمائر:

هر چه از دیده‌ها نهان باشد بر دل اولیا عیان باشد

گر چه در صورت از برون باشد بیک جاسوس اندرون باشد

(مثنوی‌های حکیم سنایی: ۹۰)

حکیمانه بودن اعمال انسان کامل:

هر چه او گفت راز مطلق دان و آنچه او کرد کرده حق دان

(همان: ۱۳۹)

پیش‌علم و حلم وجود او کجا دارند پای عالمان عالمین و کوه قاف و ابرویم

(دیوان: ۳۶۵)

راضی بودن به قضای الهی:

عشق را بینی‌علم پر کرده اندر کوی صدق عقل را بینی‌قلم بشکسته در صدر رضا

با وفا داران دین چندان بپر در راه او تا نه بال خوف ماند با تو نه پر رجا

(همان: ۴۴)

نتیجه:

یکی از بحث‌های محوری عرفان اسلامی، بحث انسان کامل (موحد واقعی) است. هدف از خلقت هستی، خلقت انسان کامل است و هدف از آن نیز رسیدن به معرفت حق می‌باشد، وادی معرفت نیز که همان وادی عشق است جز از طریق شریعت و طریقت تا وصول به حقیقت امکان پذیر نیست و در پیروی از شریعت و قدم گذاشتن در طریقت نیز وجود انسان کامل و همراه شدن با او ضروری است. سنایی تمامی این مطالب را به زیبایی و با تمثیل‌های جذاب به شعر درآورده و بیان نموده است.

حکمت از بود خلق معرفت است کنت کنزاً بیان این صفت است

(مثنوی‌های حکیم سنائی: ۹۰)

همانطور که مولانا نیز در مثنوی اشاره می‌فرماید:

پیوستن به مردان حق و طی راه با بال عشق است که آدمی را به مقصود می‌رساند؛ یعنی باید به مردان حق و اولیای خدا (انسان کامل) عشق به هم رسانیم و به وسیله همین عشق در وجود آنها فانی شویم تا به بقای ابدی و سعادت جاودانی نایل شویم. عشق نیز موقوف به جذب و کشش الهی است و تنها از طریق کوشش و جهد نمی‌توان به درجه عشق رسید.

علت عاشق ز علت‌ها جداست عشق اسطرلاب اسرار خداست

(مثنوی، دفتر اول، ۱۱۰)

انسان کامل از نظر سنایی دارای ویژگی‌هایی است که با خصوصیات انسان کامل در عرفان اسلامی مطابقت و هماهنگی کامل دارد، از دیدگاه او انسان کامل کون جامع و در بردارنده تمامی مراتب و عوامل هستی است و هدف نیز در نهایت وصول و وحدت انسان با حق مطلق می‌باشد.

Archive of SID

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، دفتر عشق و آیت عشق، چاپ چهارم، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۹.
- ۳- ابن ترکه، صائن الدین، تمهید القواعد، تصحیح: آشتیانی، تهران، انتشارات انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۶۰.
- ۴- ابن عربی، محی الدین فتوحات مکیه تهران، انتشارات مولی، ۱۳۷۴ (ج ۱).
- ۵- ابن عربی فصوص الحکم، شرح: حسین خوارزمی، چاپ سوم، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۷۵.
- ۶- چیتیک، ویلیام، راه عرفانی عشق، ترجمه: شهاب الدین عباسی، چاپ پنجم، تهران- نشر پیکان، ۱۳۸۹.
- ۷- حائری، محمد حسن، راه گنج، چاپ اول، تهران، انتشارات مدینه، ۱۳۷۹.
- ۸- حکمت، نصراله، متافیریک حیرت، چاپ اول، تهران، نشر علمی، ۱۳۸۹.
- ۹- حلبی، علی اصغر، گزیده حدیقه الحقیقه، چاپ چهارم، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۶.
- ۱۰- رحیمیان، سعید، مبانی عرفان نظری، چاپ دوم، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۸.
- ۱۱- سجادی، ضیاءالدین، مقدمه‌ای بر عرفان و تصوف، چاپ چهاردهم، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۷.
- ۱۲- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، حدیقه الحقیقه، ترجمه: محمد روشن، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۸۷.
- ۱۳- _____ دیوان، به اهتمام: محمد تقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی، بی تا.
- ۱۴- _____ مثنوی‌های حکیم سنایی، با شرح: محمد تقی مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران انتشارات بابک، ۱۳۶۰.
- ۱۵- شیرازی، صدرالدین محمد، اسفار، تحقیق: امینی و امید، قم، انتشارات مصطفوی - بی تا.

- ۱۶- طغیانی، اسحاق، شرح مشکلات حدیقه سنایی، چاپ چهارم، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان-۱۳۸۶.
- ۱۷- قیصری، شرف الدین محود، رسائل قیصری، تحقیق: آشتیانی، تهران، انتشارات انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۵۷.
- ۱۸- مولوی، جلال الدین محمد، فیه مافیه، تصحیح و حواشی: بدیع الزمان فروزانفر، چاپ نهم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۱.
- ۱۹- مهدوی دامغانی، احمد، در باب روشنایی، انتشارات سخن، ۱۳۸۲، تهران.
- ۲۰- نسفی، عزیز الدین، الانسان الکامل، تصحیح و مقدمه: ماریژان موله، ترجمه: ضیاء الدین دهشیری، چاپ نهم، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۸۸.
- ۲۱- همایی، جلال الدین، مولوی نامه، چاپ ششم، تهران، نشر هما، ۱۳۶۶.
- ۲۲- همدانی، امید، عرفان و تفکر، چاپ اول، تهران، انتشارات نگاه معاصر، ۱۳۸۷.

Archive of SID